

## موازنه و نیروی سوم در تاریخ ایران

● محمد غفوری

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران



■ نقش سیاست موازنه و نیروی سوم در تاریخ ایران (عصر قاجاریه و رضاشاه)

■ دکتر علیرضا علی صوفی

■ تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۹؛ تعداد صفحات: ۳۶۹

بسیار پیش‌تر از آن که کرزن ایران را یکی از «مهره‌های شطرنج فرمانروایی برجهان» بنامد، امپراتوری بریتانیا جای پای محکمی در سیاست خارجی ایران برای خود تدارک دیده بود و ایران را وارد یک بازی استعماری زیرکانه به زبان رقیب قدرتمند خود، روسیه کرده بود. حکومت قاجار تا حد زیادی ناخواسته وارد گود بازی‌های امپریالیستی شده بود و از همین رو استراتژی ویژه‌ای برای پیشبرد سیاست خارجی خود در قبال این دو استعمارگر بزرگ نداشت و عمدتاً می‌کوشید تا با روی آوردن به یک نیروی خارجی سوم، ضعف دیپلماتیک خود را در برابر سیاست‌های استعماری بریتانیا و روسیه جبران کند. استراتژی عمدتاً ناموفقی که آنچنان که باید و شاید نتوانست انتظار شاهان قاجار را در رویارویی با رقیبان استعمارگر خود برآورده کند. کتاب «نقش سیاست موازنه و نیروی سوم در تاریخ ایران (عصر قاجاریه و رضاشاه)»، در پنج بخش به بررسی زمینه‌های اتخاذ این راهبرد دیپلماتیک از سوی شاهان قاجار و علل ناکامی آن از منظر «اصل موازنه» می‌پردازد.

نویسنده در مقدمه مروری دارد گذرا بر نخستین زمینه‌های شکل‌گیری سیاست موازنه در دوره صفویه و پس از آن در بخش مقدماتی دیگری به معرفی مفاهیم و اصطلاحات مورد استفاده در کتاب خویش می‌پردازد. بخش اول کتاب در شش فصل به بررسی «سیاست خارجی ایران از آغاز قاجاریه تا پایان عصر فتحعلی شاه» اختصاص یافته است. در آغاز این بخش، فرایند گسترش استعمار در آسیا و قرار گرفتن ایران در کانون توجه استعمارگران بزرگ قرن نوزدهم یعنی انگلستان، روسیه و فرانسه مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنچه ایران را در متن کشمکش‌های استعماری این کشورها قرار داده بود، مسأله‌ی هند بود. انگلستان از ایران به عنوان «سرزمین حائل» و سپری در برابر هند یاد می‌کرد و فرانسه و روسیه ایران را دروازه‌ای برای ورود به هند می‌دانستند، هرچند پس از مدتی فرانسه از چرخه‌ی این رقابت‌های استعماری حذف شد. خروج فرانسه منتهی به تلاش سیاستمداران ایرانی برای برقراری موازنه و قراردادن دو رقیب در برابر هم انجامید. اما ناآگاهی رجال سیاسی و حکام و ورود نابه هنگام ایران به عرصه‌ی سیاست بین الملل، باعث شد ایران تبدیل به وجه المصلحتی (یا به قول خود کتاب «وجه سازش») میان استعمارگران گردد. پس از چندی روی آوردن استعمارگران به رقابت‌های دیپلماتیک و به دنبال آن ناتوانی قاجارها در بهره‌گیری از دیپلماسی «موازنه» باعث اتحادهای یک طرفه‌ی ایران با یک کشور اروپایی علیه کشور دیگر می‌گشت. (صص ۱۰-۱۱)

با دولت‌مردان انگلیسی آرموده بود. خطای عمده‌ی شاه قاجار این بود که دوستی خود را با فرانسه مشروط به برانگیختن دشمنی با انگلستان کرد و تعهداتی را بر پایه‌ی نیاز دیپلماسی فرانسه علیه دولت انگلستان به عهده گرفت، در صورتی که تعهدات فرانسه نسبت به ایران مانند تعهدات انگلستان در قرارداد ۱۲۱۵/۱۸۰۱ مهم بود و از استحکام لازم برخوردار نبود. (ص ۳۸) با نگاهی به قرارداد فین کنشتاین به سادگی می‌توان دریافت که فتحعلی شاه به جای بهره‌گیری از «اصل موازنه» در راستای منافع دیپلماتیک ایران، از این استراتژی در جهت منافع سیاسی فرانسه بهره گرفت و از سوی دیگر بر خصومت انگلیس و روسیه علیه ایران افزود و آنان را وارد اتحادی مستحکمتر علیه ایران و متحد جدیدش ساخت. (ص ۴۲) شکست مأموریت ژنرال گاردان در ایران و عقد معاهده‌ی تیلسیت میان ناپلئون و روسیه، نادرستی سیاست خارجی شاه قاجار را در قبال بهره‌گیری از نیروی سوم و اصل موازنه بیش از پیش آشکار ساخت.

پیمان شکنی فرانسه فرصت مناسبی را در اختیار انگلستان گذاشت تا بار دیگر با جلب توجه ایران به سوی خود، از این کشور به عنوان سپر دفاعی هندوستان استفاده کند. «در چنین شرایطی عمده‌ترین خطای دیپلماتیک ایران این بود که در حالی که در معرض تجاوزات ارضی روسیه تزاری قرار داشت، سرنوشت رابطه سیاسی خود را با دو کشور پیوند می‌زد که اساساً در تضاد با یکدیگر بودند و دامنه‌ی اختلافات آن‌ها به آسیا نیز کشیده شده بود. از این رو، کشور ایران به عنوان سپر برخورد مستقیم انگلستان و فرانسه قرار گرفته بود و هر ضربه‌ای که این دو به یکدیگر وارد می‌ساختند، ابتدا به ایران برخورد می‌کرد.» (صص ۴۸-۴۹) به همین خاطر انگلستان به سادگی توانست از اتحاد میان فرانسه و روسیه به زیان ایران، بهره‌گیری نماید و قرارداد مجمل را با ایران منعقد نماید. قراردادی که به مثابه «اعلان ختم نفوذ فرانسه از ایران بود.» و بهره‌گیری ایران از قدرت سوم فرانسه را با خطرات اساسی مواجه ساخت و تنهایی ایران در مقابل روسیه و انزوای بین‌المللی فرانسه را به دنبال آورد. (ص ۵۲) ورود سرگور اوزلی و میانجی‌گری انگلستان در جنگ‌های ایران و روس و به دنبال آن شکست ناپلئون در واترلو، بیش از پیش عرصه را برای جولان سیاستمداران انگلیسی و گاه روس در ایران هموار کرد. همچنین «تحولات سیاست بین‌الملل و دیپلماسی غلط حکام قاجار به امکان استفاده از رقابت دولت‌های اروپایی را از جانب ایران از میان برد و این کشور را در شرایط خطرناکی تنها گذاشت.» (ص ۵۷) با این همه وجود تضادهای بنیادین میان روسیه و انگلستان سبب شد ایران هیچ‌گاه به طور کامل تحت سلطه‌ی این دو کشور قرار نگیرد و استقلال نیم‌بند آن حفظ گردد.

روابط ایران با روسیه نیز در بخش دیگری از این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بازبینی روابط میان روسیه و ایران پیش از دوره‌ی قاجار و سپس اقدامات آقامحمدخان پیش‌زمینه‌ی این بررسی را تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین رخداد در روابط ایران و روسیه در این دوره جنگ‌های ایران و روسیه بود که با میانجی‌گری انگلستان و به زیان ایران پایان یافت. به ویژه جنگ دوم ایران و روسیه از پیامدهای مستقیم سیاست انگلستان برای تضعیف ایران بود. تأثیر قراردادهای منعقد شده به دنبال این جنگ‌ها تا به آن اندازه بود که دو قرارداد گلستان و ترکمانچای بعدها تبدیل به مبنایی برای امتیازگیری دیگر دول استعمارگر از ایران گردد. (ص ۶۶)

در پایان این بخش نویسنده با بررسی پیامدهای زیان بار معاهده

سی ساله‌ی نخست قرن نوزدهم صرف رویارویی ایران با روسیه گشت و سی ساله‌ی دوم آن صرف رویارویی با انگلستان که به ترتیب به انعقاد معاهده‌های ترکمانچای (۱۸۲۸/۱۲۴۳) و پاریس (۱۸۵۷/۱۲۷۳) انجامید. تلاش حکومت قاجار در سی ساله‌ی اول معطوف به برقراری رابطه با کشورهای بود که ایران را در برابر تجاوز نظامی روسیه یاری نمایند، از همین رو نیز اقدام به انعقاد معاهده‌هایی با کشورهای انگلستان و فرانسه نمود، اما مشکل اصلی عهدنامه‌های ایران با این دو دولت در این بود که «دولت مردان ایران مقابله با تجاوزات روسیه را از این پیمان‌ها انتظار داشتند، در حالی که فرانسه و انگلستان در هر قراردادی تلاش می‌کردند تا ایران را ملزم نمایند که تمامی قراردادهای خود را با رقیبان اروپایی و به نفع هر یک از این دو کشور که موفق می‌شد با ایران قرارداد جدیدی را امضاء کند، لغو کند و در نتیجه این تلاش‌ها، دیپلماسی حکام بی‌اطلاع قاجار به سوی اتحاد یک جانبه‌ی سوق پیدا می‌کرد و به تبع آن سیاست خارجی ایران از راهبرد «مشی موازنه» که مناسب‌ترین جهت‌گیری به نظر می‌رسد، باز می‌ماند.» (ص ۱۲-۱۳) مهم‌ترین مشخصه‌ی این دوره ورود عامل خارجی به عنوان یک متغیر تأثیرگذار بر رویدادها و سرنوشت سیاسی ایران بود. آنچه در ضمن برقراری روابط ایران با دولت‌های خارجی مشهود است، بهره‌گیری انگلستان از ناآگاهی رجال ایرانی و تلاش این کشور برای سوق دادن سیاست خارجی ایران در جهت پیشبرد منافع استراتژیک خود و عقد قراردادهای یک‌طرفه بود. (ص ۱۶). قراردادهایی که نخستین نمونه‌ی آن قرارداد ملکم با ایران در سال ۱۸۰۱/۱۲۱۵ بود که تعارضی آشکار با اصل موازنه در سیاست خارجی داشت، اصلی که از نظر نویسنده «در آن شرایط تنها عامل مانور دیپلماسی ایران به نظر می‌رسد و تا حدی می‌توانست از خطرات و تعرضات خارجی بکاهد.» (ص ۱۹)

به مرور اما سیاست همگرایی روسیه و انگلیس، ایران را به سوی هم‌پیمانی با دولت سومی سوق می‌داد. این رویه در تاریخ قاجار تبدیل به فرآیندی معمول و رایج در سیاست خارجی ایران گشت. از سوی دیگر دو دولت روس و انگلیس با مشاهده‌ی روی آوردن ایران به کشور سوم در همکاری علیه ایران و متحد جدیدش مصمم‌تر می‌گشتند به گونه‌ای که نهایتاً همکاری آنان به شکست حضور نیروی سوم در ایران می‌انجامید. (ص ۳۰) همچنین دولت ایران در این اقبال به دولت سوم باز هم مرتکب خطای اتحاد یک‌جانبه می‌شد و نیز رو به دولتی می‌آورد که در عرصه‌ی جهانی دچار انزوا می‌شد. (ص ۳۱) نویسنده در پایان این مبحث باز هم بر تعارض چنین سیاستی با «دیپلماسی موازنه» به عنوان یکی از معدود گزینه‌های پیش روی ایران در سیاست خارجی انگشت می‌گذارد.

توجه فتحعلی شاه به فرانسه یکی از نخستین مظاهر رویکرد ایران به سیاست بهره‌گیری از نیروی سوم در مقابل هم‌گرایی دو دولت روسیه و انگلستان است. جاه‌طلبی‌های ناپلئون برای تهدید انگلستان از طریق تضعیف سلطه‌ی امپراتوری بریتانیا در هند با نیاز فتحعلی شاه برای مقابله با تجاوزگری روسیه و پیمان شکنی انگلستان برای مدتی کوتاه باعث نزدیکی ایران و فرانسه و تمایل این دو کشور برای برقراری ارتباط با یکدیگر و عقد معاهداتی در همین راستا گردید. با این همه با بررسی سیاست فتحعلی شاه از منظر سیاست موازنه «این واقعیت آشکار می‌شود که بار دیگر شاه ایران همان اشتباهات دیپلماتیکی را مرتکب شد که قبلاً در اتحاد یک‌طرفه خود

ترکمانچای به این نتیجه می‌رسد که «پس از عهدنامه‌ی ترکمانچای بود که سیاست خارجی ایران با یک دگردیسی کامل از دولت انگلیس به سوی روسیه تزاری تغییر جهت داد. این چرخش نیز برخلاف «اصل موازنه» به سود دولت روسیه تزاری صورت گرفت و در نتیجه از یک طرف سرنویشت سیاسی و اقتصادی ایران در حوزه‌ی انحصاری روسیه قرار گرفت و از سوی دیگر، دشمنی دولت انگلستان را علیه ایران افزایش داد و این کشور را جهت به دست آوردن امتیازات مشابه از ایران به تکاپوهای استعماری واداشت.» (ص ۷۱) مهم‌ترین نمونه‌های این تکاپو ارسال سر هنری آلیس به ایران برای اخذ امتیازات مشابه روسیه بود.

بخش دوم کتاب سیاست‌های خارجی ایران در دوران محمد شاه قاجار را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. به نظر نویسنده، ویژگی اصلی سیاست خارجی در دوره زمامداری سومین شاه قاجار تحکیم نفوذ روسیه و انگلستان در ایران بود. هرچند که در مقایسه با عصر فتحعلی شاه، دوره‌ی محمدشاه شاهد افزایش نفوذ روسیه تزاری بود. (ص ۷۷) قائم‌مقام فراهانی صدراعظم اصلاح‌طلب محمدشاه تنها کسی بود که قائل به رعایت اصل موازنه‌ی منفی برای ایستادگی در برابر مطامع سیاسی انگلستان و روسیه بود و به گونه‌ای موفقیت‌آمیز از آن بهره گرفت. هرچند که وی به اقتضای موقعیت، گاه متوسل به سیاست موازنه مثبت نیز می‌شد. (ص ۷۷) در نهایت اما سیاست خارجی قائم‌مقام ناکام ماند. زیرا ساختار سیاسی حکومت قاجار و استبداد حاکم و فساد درباریان مانع از آن می‌شد که سیاست خارجی ایران بر پایه منافع عموم جامعه ایران هدایت شود. (ص ۸۹)

پس از قائم‌مقام سیاست خارجی ایران تحت تأثیر گرایش حاجی میرزا آغاسی به روسیه تزاری قرار گرفت. بارزترین نمونه‌ی این گرایش نقش و عاملیت روسیه در حمله محمدشاه به هرات بود که باعث شد این شهر تبدیل به کانون اصلی رقابت روسیه و انگلستان در ایران گردد. درواقع لشکرکشی محمدشاه به افغانستان «این واقعیت ناگوار را آشکار ساخت که او نیز مانند فتحعلی شاه نه از تحولات سیاست جهانی آگاهی دارد و نه اهمیت سیاست موازنه را بر حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران می‌داند. به علاوه محمدشاه از این اصل مهم نیز غافل بود که روسیه تزاری حاضر نخواهد شد به قیمت رویارویی مستقیم با انگلستان، ایران را مورد حمایت قرار بدهد. بی‌توجهی به این مسائل بود که شاه قاجار را با ناکامی بزرگی مواجه ساخت.» (ص ۹۶) و «درواقع از همین دوره بود که سلطه‌ی انحصاری روسیه و انگلستان در ایران استوار شد و زمینه برای رقابت‌های اقتصادی و سیاسی از رهگذر اخذ امتیازات گوناگون در عصر ناصری فراهم شد.» (ص ۱۰۳)

هنگامی که دولت‌های روسیه و انگلستان سیاست‌های خود را پیرامون ایران هم سو می‌نمودند، توسل به قدرت سوم از سوی دولت‌مردان قاجار واکنشی طبیعی و پیش‌بینی‌پذیر بود. سیاستی که از دوره فتحعلی شاه پایه گذاری شد و پس از آن به عنوان یک سنت سیاسی پایدار در سیاست خارجی و رخدادهای درونی کشور به یک اندازه اثرگذار شد. (ص ۱۰۴) از همین رو بود که مناسبات سیاسی ایران و فرانسه پس از سی سال با اعزام حسین خان مقدم آجودان‌باشی به اروپا در ۱۲۵۴/۱۸۳۸ به دربار شارل دهم پادشاه فرانسه از سر گرفته شد. با این همه منفعت‌طلبی و سیاست دفع‌الوقت قدرت‌های بین‌المللی به همراه مشکلات ساختاری در نظام تصمیم‌گیری ایران، عملاً رویکرد ایران را به اصل «سیاست قدرت سوم» چه در این مورد و چه در

موارد دیگر بی‌فایده ساخته بود.

عنوان بخش سوم کتاب «بررسی سیاست موازنه از سلطنت ناصرالدین شاه تا انقلاب مشروطه» است که با بررسی سیاست خارجی امیرکبیر آغاز می‌شود. امیرکبیر در دوران صدارت خویش از پی‌گیری هرگونه سیاستی که در تضاد با منافع ملی، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران بود مصرانه خودداری می‌کرد. «در واقع امیرکبیر مخالف سرسخت دخالت خارجی در امور داخلی کشورش بود. وی که همواره دسایس پشت پرده خارجی را زیر نظر داشت، از این واقعیت مهم به خوبی آگاه بود که تا دست‌های اجانب از دخالت در امور ایران کوتاه نگردد، محال است مردم این سرزمین روی آسایش و سعادت را ببینند.» (ص ۱۱۷) از همین رو بود که دیپلماسی موازنه در راهبرد سیاست خارجی امیر نقش ویژه‌ای داشت و اقدامات وی در زمینه‌ی برقراری روابط با نمایندگی‌های دول بیگانه در ایران «متکی بر حفظ منافع ملی و حاکی از علم و اطلاع و تسلط وی بر عرف بین‌المللی بود.» (ص ۱۱۸) امیر می‌کوشید تا با تقویت روابط سیاسی ایران با دیگر کشورهای قدرتمند آن روزگار با نفوذ و سلطه انگلستان و روسیه به مقابله برخیزد و ضمن حفظ روابط دوستانه با دیگر کشورها، از تعرضات استعماری دول استعمارگر جلوگیری کند و بیگانه‌پرستی را در میان دولت‌مردان ایرانی ریشه‌کن سازد. وی همچنین با عنایت به اصل بهره‌گیری از قدرت سوم کوشید تا آمریکا را نیز وارد معادلات سیاسی ایران نماید. امیرکبیر بر آن بود «تا با افزایش تعداد بازیگران خارجی در پهنه سیاسی و اقتصادی ایران، قدرت مانور دیپلماسی کشور خود را افزایش دهد.» با این همه باز هم ساختار سنتی و استبدادی حکومت قاجار مجالی برای به ثمر نشستن سیاست‌های امیر فراهم نمی‌آورد؛ هرچند که اقدامات او بعدها تبدیل به الگوی مهمی در این زمینه شد. (ص ۱۲۷)

فصل دوم بخش سوم کتاب به بررسی معاهده‌ی پاریس بر سیاست خارجی ایران می‌پردازد. عهدنامه‌ای که شباهت‌های زیادی با عهدنامه ترکمانچای داشت. معاهده پاریس به دنبال تلاش‌های ناصرالدین شاه برای تسلط دوباره بر هرات از سوی انگلستان بر ایران تحمیل شد. طبق مفاد این عهدنامه، گذشته از کوتاه شدن دست ایران از افغانستان برای همیشه، انگلستان توانست امتیاز اعزام کنسول به همه‌ی شهرهای ایران را نیز به دست آورد. انعقاد چنین عهدنامه‌ای بدون شک بیش از هرچیز ناظر بر بی‌خبری کارگزاران سیاسی ایران از اوضاع جهان و به‌ویژه انگلستان بود. چه این که در همین زمان انگلستان با شورش سربازان انگلیسی دست به گریبان بود و این خود می‌توانست بهترین فرصت برای شاه قاجار جهت وارد آوردن فشار بر انگلستان باشد. اما نه تنها رجال قاجار از این فرصت بهره‌ای نگرفتند بلکه با تن دادن به امضای عهدنامه‌ی پاریس زمینه را برای رواج دیپلماسی موازنه‌ی مثبت در آینده فراهم آوردند. (ص ۱۴۴)

فشار هرچه بیشتر روس و انگلیس و نهادینه شدن سلطه‌ی این دو کشور در ایران، ناصرالدین شاه را ناگزیر از روی آوری به «سیاست موازنه‌ی مثبت» و برقراری توازن میان نفوذ سیاسی و اقتصادی هر دو دولت و نیز تلاش برای کشاندن پای قدرت‌های سوم به عرصه سیاست خارجی ایران نمود. (ص ۱۴۵) مهم‌ترین نمونه‌ی این سیاست، تلاش برای برقراری رابطه با آمریکا و بهره‌گیری از آمریکا به عنوان نیروی سوم بود که با شکست مواجه شد. گذشته از کارشکنی‌های روسیه و انگلستان، استراتژی آمریکایی‌ها مبنی بر عدم دخالت در امور ایران که تقریباً تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت،

سیاست شرقی آلمان بود. توافق سیاست‌های انگلیس و روسیه در قبال ایران چنان مشهود بود که نویسنده کتاب این دوره را عصر «مصالحه و رقیب در ایران» می‌نامد. (ص ۲۲۴) دوره‌ای که در آن امکان بهره‌گیری از دیپلماسی موازنه با چالشی سخت مواجه شده بود. افزون بر این مهم‌ترین ویژگی ایران پس از مشروطه حاکمیت دوگانه و همزمان ملی‌گرایان و استبدادطلبان بر عرصه‌ی سیاست در ایران بود، به گونه‌ای که عامل خارجی با تغییر موازنه به نفع هر کدام می‌توانست جریان‌ات سیاسی ایران را به سمت و سوی مورد نظر خود سوق دهد. (ص ۲۳۴)

در فصل بعدی که مأموریت شوس‌تر در ایران به بحث گذاشته می‌شود، نویسنده هدف ملیون مجلس دوم را از دعوت شوس‌تر به ایران نشان دادن واکتس به سلطه جویی روسیه و انگلیس می‌داند. (ص ۲۴۶) مؤلف همچنین با بررسی مأموریت شوس‌تر علت نهایی شکست وی را باز هم همگرایی روسیه و انگلیس معرفی می‌کند و معتقد است که «در واقع قرارداد ۱۹۰۷ انگیزه مشترک روسیه و انگلستان را در مقابله با اقدامات شوس‌تر شدت بخشید». (ص ۲۵۷) همچنین بی‌توجهی شوس‌تر به اصل موازنه و عدم درک وی از پیوند عمیق روسیه و انگلیس در آن مقطع زمانی سقوط او را سرعت بخشید.

«پیامدهای جنگ جهانی اول بر سیاست خارجی ایران» عنوان فصل دیگری از این بخش کتاب است. نویسنده بر آن است که «اگر چه مصالح دولت‌های تجاوزگر روسیه و انگلستان اختلافات آن‌ها را در ایران تحت الشعاع مبارزه با متحدین قرار داده بود، با وجود این، جنگ جهانی اول فرصتی را برای دولت مردان ایران فراهم آورد تا «سیاست موازنه» را فراسوی این دو کشور در قالب قطب بندی‌های تازه بین المللی و به طور کلی در پیوند با متحدین و متفقین به کار بگیرند. اما از آنجایی که مرز حفظ تعادل میان روسیه و انگلستان در سیاست خارجی با ایران ظریف و شکننده بود، به همین دلیل نیز سیاست خارجی آن در جنگ جهانی اول با مشکلات پیچیده و فراوانی روبه رو شد». (ص ۲۶۹) در این دوره نفوذ سیاسی دولت روسیه و انگلستان در داخل ایران تا بدان پایه رسیده بود که شرط بقای کابینه‌ها حضور افراد طرفدار یکی از دو دولت روس و انگلیس در آن‌ها بود تا موازنه رعایت شود و این دو کشور دلخور نگردند. در این میان عثمانی و آلمان نیز به این جمع افزوده شدند و شرایط به مراتب پیچیده‌تر شد؛ عمر کوتاه کابینه‌ها مهم‌ترین پیامد این پیچیدگی بود. ناکامی دولت ملی در مهاجرت و کوتاه شدن دست عثمانی و آلمان از مرزهای غربی ایران سبب گشت تا بیش از پیش مقدرات ایران به دست روسیه و انگلستان بیفتد. شکست سیاست بیطرفی ایران در جنگ جهانی اول و تحمیل سیاست یک جانبه بر دولت و ملت ایران نیز باعث شد تا منافع ملی کشور به پای مصالح روسیه و انگلستان قربانی شود. (ص ۲۸۴)

انقلاب ۱۹۱۷ نیز تأثیر ویژه‌ای بر سیاست خارجی ایران گذاشت، به ویژه از آن جهت که باعث شد کشور روسیه برای مدت زیادی از عرصه رقابت با انگلیس بیرون رود و انگلستان یکه تاز میدان سیاست خارجی ایران گردد. (صص ۲۸۸-۲۸۷) هر چند فروپاشی روسیه تزاری متضمن فواید بسیاری برای ایران در عرصه سیاست خارجی گشت، اما رخدادهایی که در غیبت مقطعی روسیه، سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داد نشان گر آن بود که نمی‌توان در غیبت یکی از رقبای فعال خارجی از سیاست موازنه بهره گرفت. چنانکه حضور نداشتن موقتی شوروی در این دوره، زمینه را برای

نیز خود یکی از عوامل دیگر شکست دیپلماسی استفاده از آمریکا به عنوان قدرت سوم در ایران بود. (ص ۱۴۹) به دنبال این شکست بود که شاه قاجار از پی اتحاد با آلمان برآمد.

مهم‌ترین علت توجه ایرانیان به آلمان و آمریکا فقدان سابقه‌ی استعماری هر دو کشور در صحنه جهانی بود. (ص ۱۵۱) پس از آن که ایران سعی در برقراری روابطی با این دو کشور نمود، به سرعت میان آمریکا و آلمان رقابت بر سر جلب نظر ایران در گرفت. مذاکرات محرمانه‌ی ناصرالدین شاه با بیسمارک و تأسیس سفارتخانه در ایران توسط آلمانی‌ها، حکایت از موفقیت موقتی آلمان در این رقابت داشت. برقراری رابطه با ایران از سوی آلمان در واقع تلاشی بود در راستای نفوذ این کشور در خاورمیانه و کسب منافع اقتصادی در منطقه.

اما توجه به آلمان به عنوان نیروی سوم دچار همان ضعف‌های معمول سیاست خارجی ایران بود. بهره‌گیری ایران در شرایط بحرانی از این راهبرد نقطه ضعف عمده‌ای بود که از دید آلمانی‌ها پنهان نماند و به همین خاطر نیز دولت آلمان حاضر به حمایت از ایران در برابر روسیه و انگلستان نشد. (ص ۱۵۵)

یکی دیگر از مباحث بخش سوم کتاب مربوط به «سیاست موازنه در عصر امتیازات» می‌گردد. به باور نویسنده سیاست موازنه بین روسیه و انگلستان در عصر امتیازات، بیشتر در قالب «موازنه مثبت» تجلی کرد. «عمده‌ترین عاملی که گرایش به این سیاست را گسترش داد، احتیاجات مالی دستگاه عریض و طویل دربار قاجاریه به منابع جدید ثروت بود که به موازات سفرهای ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به کشورهای اروپایی رو به گسترش گذاشت. سرانجام همین امر بستر سلطه اقتصادی و سیاسی بیگانگان را در ایران بیش از گذشته فراهم نمود». روسیه و انگلستان نیز که پی به عدم امکان تداوم رقابت‌های نظامی بر سر ایران برده بودند روی به رقابت اقتصادی آوردند. (ص ۱۵۷) نویسنده در ادامه‌ی مبحث سیاست خارجی ناصرالدین شاه را ابتدا منفی و سپس مثبت ارزیابی می‌کند و با مروری بر امتیازات اعطاشده در دوره‌ی ناصرالدین شاه، به بررسی برخی پیامدهای سیاسی این امتیازات می‌پردازد، به ویژه امتیاز رویتر که مهم‌ترین نتیجه آن میدان دادن به انگلیس و روسیه در ایران بود.

بخش چهارم کتاب در شش فصل به «بررسی و تحلیل سیاست موازنه از شکل‌گیری نهضت مشروط تا کودتای رضاخان» می‌پردازد. به دنبال ماجرای تنباکو موازنه میان روسیه و انگلستان در ایران به زبان انگلیس برهم خورد و به ویژه پس از قتل ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه، شرایط کاملاً به سود روسیه تغییر یافت. (ص ۲۰۱)

در دوره مظفرالدین شاه کشاکش روسیه و انگلستان شدت بیشتری گرفت، چنانکه انگلستان جنبش مشروطه را فرصت مناسبی برای جبران کاهش نفوذ خود در ایران یافت و روسیه منافع خود را در گرو حفظ وضع موجود دانست. از این رو بود که انگلیس به حمایت از مشروطه خواهان پرداخت و روسیه در جبهه‌ی ضد مشروطه قرار گرفت. همچنین جدال این دو کشور بر سر امور اقتصادی و برخی مسائل ارضی تبدیل به منازعه برای سلطه بر نظام سیاسی ایران شد. (ص ۲۰۹)

قرار داد ۱۹۰۷ که بررسی آن موضوع فصل دوم از بخش چهارم کتاب است، نتیجه همگرایی سیاست روسیه و انگلیس و نیز تقابل مشترک آن‌ها با

تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ توسط رجال انگلوفیل فراهم آورد. (ص ۲۹۶)

قرارداد ۱۹۱۹ اما ژرف‌ترین پیامدها را بر سیاست خارجی ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم برجای گذاشت. قراردادی که نتیجه مستقیم از میان رفتن تعادل قوای خارجی به سود انگلستان بود. (ص ۲۹۷) پس از انعقاد قرار داد ایران شاهد بازگشت شوروی و از سرگیری تلاش‌های این کشور برای اعاده قدرت و نفوذ پیشین خود شد. از سوی دیگر انگلستان نیز کوشید تا برای پرهیز از تنها ماندن در برابر شوروی، پای آمریکا را نیز به منطقه بکشاند. حتی در این بین وثوق رئیس دولت وقت ایران از پذیرش سفیر شوروی خود داری کرد تا همراهی بیشتری با انگلیسی‌ها نشان داده باشد. اما در نهایت مبارزات دیپلماتیک احمد شاه و تلاش‌های کابینه بعد از وثوق برای برقراری رابطه با شوروی که مشاور الممالک انصاری مأمور آن شده بود به همراه برخی از عوامل خارجی دیگر، اسباب ناکامی نهایی قرارداد ۱۹۱۹ و بر باد رفتن رویاهای استعماری لرد کرزن را فراهم آورد.

بخش پایانی کتاب طی شش فصل به بررسی «سیاست خارجی ایران از کودتای رضاخان تا جنگ جهانی دوم» اختصاص یافته است. در فصل نخست از این بخش، نویسنده با مروری بر نقش قدرت‌های بین المللی و شرایط داخلی در ظهور رضاخان و سقوط قاجاریه، برآمدن رضاخان را نتیجه «همسویی سیاست قدرت‌های مداخله گر خارجی با خواست اجتماعی» می‌داند. (ص ۳۱۷) به باور نویسنده از نقطه نظر «مثلث موازنه»، این هم سویی، «سومین ضلع مثلث یعنی حکومت قاجاریه را از سوی اضلاع داخلی و خارجی آن در فشار دوسویه‌ای قرار داد و سقوط نهایی آن را سرعت بخشید.» (ص ۳۲۰)

«پیامد قرارداد ۱۲۹۹/۱۹۲۱ ایران و شوروی بر دیپلماسی موازنه در ایران» می‌تواند بخش را تشکیل می‌دهد. قراردادی که درست نقطه مقابل قرارداد ۱۹۱۹ بود و تا حدودی تعادل را به سیاست خارجی ایران بازگرداند. (ص ۳۲۵) در نتیجه انعقاد این قرارداد گرایش به دیپلماسی موازنه منفی تسهیل شد و تصمیم دولت بلشویکی برای جلوگیری از توسعه روزافزون سلطه انگلیس بر مناطق شمالی ایران، امکان بهره گیری ایران از این دیپلماسی را تقویت نمود.

«توسل به قدرت سوم در موضوع واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی» در فصل سوم بخش پایانی کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. پس از کودتای ۱۲۹۹/۱۹۲۱ ایران برای پی گیری سیاست بهره گیری از نیروی سوم به منظور حفظ توازن مناسبات دیپلماتیک خود، بار دیگر متوجه آمریکا شد. این سیاست از سوی رجالی پی گرفته شد که تصمیم داشتند از این طریق نفوذ سنتی روسیه و انگلستان را در ایران کاهش دهند. (ص ۳۳۳) تصمیم واگذاری نفت شمال به آمریکا که قوام پی گیر آن بود، در راستای همین سیاست اخذ شد. اما در نهایت اتحاد فرایدولوفژیک انگلستان و روسیه به همراه سستی شرکت‌های آمریکایی، باعث شکست این طرح گردید. در این دوره حتی حیات کابینه‌ها بیش از پیش در گرو اصل موازنه قرار داشت. چنانکه هماهنگی عوامل خارجی با عناصر سیاسی داخلی مهم‌ترین عامل سقوط کابینه‌ها بود. (ص ۳۳۹)

دعوت از آرتور می‌لسپو مستشار آمریکایی به عنوان ابزاری برای کاستن از سلطه دوجانبه شوروی و انگلستان و کاهش وابستگی ایران به همسایگان شمالی، یکی دیگر از مظاهر رویکرد سیاستمداران ایران به دیپلماسی بهره

گیری از قدرت سوم بود. (ص ۳۴۰) اما می‌لسپو نیز به همان سرنوشتی دچار شد که پیش‌تر از او گریبان هموطنش شوس‌تر را گرفته بود. عدم تجدید اختیارات می‌لسپو توسط مجلس و شکست مأموریت وی که ناشی از کارشکنی‌های قدرت‌های خارجی و قدرت گیری رضاخان بود، زمینه را برای توجه به نیروی سوم دیگری فراهم نمود. دولت‌مردان ایرانی بار دیگر متوجه کشور آلمان شدند.

در فصل پنجم نویسنده سیاست موازنه در دوران زمامداری رضاشاه را به دو دوره تقسیم می‌کند. دوره نخست از آغاز زمامداری وی تا سال ۱۹۳۲/۱۳۱۲ را دربر می‌گیرد و دوره دوم شامل سال‌های بین تمدید قرارداد داری تا جنگ جهانی دوم می‌گردد. مشخصه دوره اول رعایت اصل موازنه منفی از سوی رضاشاه و ایستادگی در برابر منافع طلبی‌ها انگلستان از طریق نزدیک شدن به شوروی بود. در دوره دوم اما با افزایش خودکامگی رضا شاه، سیاست بیطرفی به سود آلمان کنار گذاشته شد و دوباره شوروی و انگلستان در صف واحدی علیه ایران قرار گرفتند. (ص ۳۵۳)

در واپسین فصل کتاب «دلایل سیاست آلمان گرای رضاشاه و پیامدهای آن» به بررسی گذاشته می‌شود. تمایلات ناسیونالیستی رضاشاه به همراه استقبال مردم از اتحاد ایران با دشمن دشمنان خود بستر مناسبی برای توجه هر چه بیشتر حکومت ایران را به آلمان فراهم آورد. (صص ۳۵۵-۳۵۴) اما حضور آلمان در منطقه علل دیگری نیز داشت. گذشته از خواست عمومی مردم و مشابهت‌های موجود میان نظام‌های سیاسی دو کشور، تمایل آلمان برای برقراری رابطه با ایران (به منظور بهره‌مندی از مواد خام و موقعیت سوق الجیشی ایران) دو کشور را بیش از پیش به هم نزدیک کرد. از سوی دیگر انگلستان به سبب ترس از نفوذ کمونیسم، از برقراری رابطه میان آلمان و ایران حمایت کرد. طرفه آنکه شوروی هم از نفوذ آلمان در ایران حمایت کرد تا به این وسیله بتواند از سلطه انگلستان در منطقه بکاهد.

اما در دوره رضا شاه، ایران شاهد بروز دو بحران در عرصه سیاست خارجی خود بود. بحران نخست که در رابطه ایران و انگلیس پدید آمد برخاسته از موضوع لغو و تمدید امتیاز داری بود. بحران دوم نیز ناشی از دستگیری کمونیست‌های طرفدار شوروی در ایران بود که رابطه‌ی دو کشور را تحت الشعاع قرار داد. عضویت ایران در پیمان سعد آباد (۸ ژوئیه ۱۹۳۷/۷ تیر ۱۳۱۶)، نزدیکی روزافزون ایران به آلمان نازی به همراه عوامل مذکور بار دیگر هم گرایشی شوروی و انگلیس را علیه ایران به دنبال آورد. در نتیجه این امر بار دیگر موازنه در عرصه سیاست خارجی برهم خورد و در اثر فشار دو جانبه نیروهای خارجی (روسیه و انگلستان) و نیروهای داخلی حکومت رضا شاه سقوط کرد. (ص ۳۵۹)

برای نخستین بار است که کتابی به صورت مستقل به بررسی موضوع سیاست موازنه در تاریخ روابط خارجی ایران در دوره‌ی معاصر با این گستره زمانی وسیع می‌پردازد. طبیعتاً این امر بررسی دقیق مسأله را با دشواری بسیاری همراه می‌سازد، از همین روست که بعضاً نیاز به ارائه شفاف‌تر برخی از مطالب و به ویژه داده‌های کروئولوژیک در کتاب احساس می‌گردد. همچنین برخی از پژوهش‌های جدیدتر همچون کتاب سیروس غنی درباره‌ی فروپاشی حکومت قاجار و برآمدن رضاشاه از دید نویسنده مغفول مانده‌اند. اما با این همه فارغ از برخی از مشکلات، اثر دکتر علی صوفی می‌تواند مقدمه مناسبی برای بررسی گسترده‌تر و دقیق‌تر مسأله «موازنه» در سیاست خارجی ایران محسوب گردد.